هوالعلیم

پیامبر و اهل‌بیت او، شایسته‌ترین اُسوه و مقتدا در مسیر لقای الهی

عید فطر ۱۴۲۰ هجری قمری

بیانات:
آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی
قدّس اللَه سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

الحمدُ للَه الواصلِ الحمدَ بالنِّعم و النِّعمَ بالشّكر. نَحمَدُه علىٰ آلائِه كما نَحمَدُه علىٰ بَلائِه، و نَستَعينُه علىٰ هذه النّفوسِ البِطاءِ عمّا أُمِرَت به، السِّراعِ إلىٰ ما نُهِيَت عنه، و نَستَغفرُه ممّا أحاطَ به عِلمُه و أحصاهُ كِتابُه؛ عِلمٌ غيرُ قاصرٍ و كتابٌ غيرُ مُغادِرٍ، و نؤمنُ به ايمانَ مَن عايَنَ الغُيوبَ و وَقفَ علىٰ المَوعودِ؛ ايمانًا نفىٰ إخلاصُه الشّركَ و يَقينُه الشّكَّ، و نَشهَدُ أن لاإله إلّا اللَه [وَحده لاشَريكَ له] و أنّ محمّدًا [صلّى اللَه عليه و آله و سلّم] عبدُه و رسولُه؛ شهادتانِ تُصعِدانِ القولَ و تَرفَعانِ العملَ، لايَخِفُّ ميزانٌ توضَعانِ فيه و لايثقُلُ ميزانٌ تُرفَعانِ عنه.

اوصيكُم عبادَ اللَه بتقوىٰ اللَه الّتى هى الزّادُ و بها المَعادُ [المعاذ]؛ زادٌ مُبلِّغٌ و مَعاذٌ [معاد] مُنجِحٌ، دَعا إليها أسمَعُ داعٍ و وَعاها خيرُ واعٍ؛ فأسمَعَ داعيها و فازَ واعيها.[1]

أعوذُ باللَه مِن الشّيطان الرّجيم

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ* قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ * ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ * لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ * وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾[2]

اللَهمّ صلِّ و سلّم و زِد و بارِك علىٰ أوّل العددِ و صاحبِ الأمدِ الّذى روحُه نُسخةُ الأحديّة فى اللاّهوت و جَسدُه صورةُ معانى المُلكِ و الملكوتِ، طاوسُ الكبرياءِ و حَمامُ الجبروتِ[3] العَبدِ المُؤيّد و الرّسولِ المُسدّد الّذى سُمِّىَ فى السّماء بأحمدَ و فى الأرضِ أبى القاسمِ المصطفىٰ محمّد، و علىٰ أخيه و ابن عمّه و خليفته و وَزيره قائدِ الغُرِّ المُحَجَّلينَ و يَعسوبِ الدّين و أميرالمؤمنين آيتك العُظمىٰ و النّبإِ العظيمِ علىّ بن أبىطالب، و علىٰ الصّديقةِ الطّاهرة الشّفيعةِ فى يومِ الجزاءِ و الدُّرّةِ البَيضاءِ فاطمة الزّهراء، و علىٰ السّبطينِ سيّدَىْ شبابِ أهل الجنّة الحسنِ و الحسينِ، و علىٰ الأئمة مِن وُلده حُجَجِك علىٰ خَلقِك و أُمنائك فى عبادِك علىّ بن الحسين و محمّد بن علىٍّ

---

[1] نهج البلاغة (صبحى صالح)، ص ١٦٩.

[2] سوره إخلاص (١١٢). ترجمه: اللَه شناسى، ج ٣، ص ٢٥٦:

«به اسم خداوند كه داراى صفت رحمانيّت و رحيميّت است. بگو: داستان از اين قرار است كه خداوند داراى صفت احديّت است. خداوند صمد است. (مقصد و مقصود همه است، يا تو پُر است و تو خالى نيست.) نمى‌زايد و زاييده نشده است. و هيچ‌كس براى او همتا و انبازى نمى‌تواند بوده باشد.»

[3] برگرفته از ناسخ التواريخ (انتشارات اساطير)، ج ٤، ص ١٧٥٥، كلام شريف اميرالمؤمنين عليه السلام در هنگام دفن جسد مطهّر رسول اكرم صلّى اللَه عليه و آله و سلّم.

و جعفر بن محمّدٍ و موسیٰ بن جعفرٍ و علیِّ بن موسیٰ و محمّد بن علیٍّ و علیّ بن محمّدٍ و الحسن بن علیٍّ و الحجّة القائم المهدیّ.

اللَهمّ إنا نَرغَبُ إليك فی دَولةٍ كريمةٍ تُعزُّ بها الإسلامَ و أهلَه و تُذلُّ بها النّفاقَ و أهلَه و تَجعلُنا فيها مِن الدّاعينَ إلیٰ طاعتك و القادةِ فی سبيلك و تَرزُقُنا بها كرامةَ الدّنيا و الآخرة.[1]

پیامبر، تنها اُسوه و مقتدای سالکین

أعوذُ باللَه مِن الشّيطانِ الرّجيم. بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم. ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللهَ كَثِيرًا﴾.[2]

امروز روز عید است، روز شادی و انبساط است. چرا امروز روز عید است؟ مگر چه تحوّلی به‌وجود آمده است و منظور و مقصود ما از عید چیست؟ چرا خداوند امروز را روز عید قرار داده است؟

خداوند در این آیهٔ شریفه می‌فرماید: «اگر قرار باشد که شما به‌جهت رسیدن به لقاء پروردگار و به‌جهت ادراک روز جزاء، شخصی را در این عالم برای أعمال و کردارتان اُسوه قرار بدهید، بهترین اُسوه و بهترین مقتدا رسول من و پیامبر من است.»

این تأسّی برای چه کسانی است و چه کسانی قابلیت دارند که پیغمبر را مقتدای خودشان قرار بدهند و این توفیق نصیب چه کسانی می‌شود که از بین همهٔ مقتداها و از بین همهٔ اُسوه‌ها و از بین همهٔ افراد، فقط و فقط جناب رسول‌اللَه را اُسوه و مقتدای خودشان قرار بدهند؟ برای کسانی که امید دارند به لقای پروردگار برسند! کسی که به لقاء پروردگار امید دارد، چاره‌ای ندارد جز اینکه پیغمبر را اُسوه قرار بدهد.

در این دنیا داعیان به حق و مبلّغین به صراط مستقیم زیادند، در این دنیا خوانندگان به‌سوی راه‌های مختلف بسیارند، در این دنیا برای هر فردی اُسوه‌های متعدّدی موجود است و هر شخصی در عالم خیال و عالم تصوّرات و عالم مُدرکات خود، فردی را به‌عنوان اُسوه و مرجع و کسی که قابلیت دارد از او پیروی کند قرار می‌دهد و به مقتضای تصوّرات خود، آن شخص مطلوب را برمی‌گزینند.

کسی که به‌دنبال باطل است، امکان ندارد مرد حق را برای خودش اُسوه قرار بدهد و کسی که به‌دنبال حق است، امکان ندارد فرد باطلی را اُسوه قرار بدهد! بله، ممکن است دو سه روزی دچار توهّم و تصوّرات

---

[1] مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۵۸۱، فرازی از دعای شریف افتتاح.

[2] سوره أحزاب (۳۳) آیه ۲۱. ترجمه: امام شناسی، ج ۹، ص ۲۸۰:
«و حقّاً و تحقیقاً از برای شما در رسول خدا، مادّهٔ تأسّی و جهت پیروی و تبعیّت است؛ مادّهٔ تأسّی نیکویی، برای کسی که آرزوی لقاء و دیدار خدا را داشته باشد و روز بازپسین را و یاد خدا را زیاد بنماید.»

بشود، ولی بالأخره با توجه به اختلاف و تطوّراتی که پیش می‌آید، حقیقت مسئله و قضیه برای طرفین روشن می‌شود و خود را در انطباق با اُسوهٔ خود تطبیق می‌دهند. آن کسی که به‌دنبال لقای پروردگار نیست، خواهی‌نخواهی روزی از رسول خدا و از مرام او جدا خواهد شد. ممکن است دو سه صباحی به‌واسطهٔ یک‌سری تصوّرات و با توجه به بعضی از قضایا و جهاتی که جاذب و جالب است، به‌دنبال حضرت بیاید و از او متابعت کند، اما چون در عالم خیال و در عالم تصوّر نتوانسته است مرام آن حضرت را در وجود خود محقّق کند و خود را با شرایط تأسّی تطبیق بدهد، خواهی‌نخواهی جدا می‌شود.

بعد از پیغمبر چه شد؟ آن افرادی که وقتی رسول خدا می‌آمد از او استقبال آن‌چنانی می‌کردند کجا رفتند؟! آن افرادی که آب وضوی پیامبر را به‌عنوان استشفا و تبرّک از هم می‌ربودند کجا رفتند؟![1] آن افرادی که همیشه در صف اول و دوم و در کنار رسول خدا این‌طرف و آن‌طرف قد عَلَم می‌کردند کجا رفتند؟! اینها چرا رفتند و چرا نتوانستند از امیرالمؤمنین علیه السّلام تبعیّت کنند؟! چون مقصد آنها لقای الهی نبود، مقصد آنها رسیدن به آن حقیقتِ مُرّ و رسیدن به آن واقعیتی که ممکن است ادراک آن واقعیت در بسیاری از اوقات بعضی از فراز و نشیب‌ها و صعود و حضیض‌ها و سختی‌ها و یُسرها را برای انسان به‌وجود بیاورد نبود! آنها به‌دنبال آن حقیقت نبودند، بلکه شکل و شمایل رسول خدا آنها را فریفته بود، ظاهر رسول خدا آنها را مجذوب کرده بود، جنگ‌ها و پیروزی‌ها و فتوحات در زمان رسول خدا آنها را در آن منویاتشان فرو برده بود. آیا اگر همهٔ جنگ‌ها و غزوات پیامبر به‌حسب ظاهر به شکست منتهی می‌شد، باز هم آنها بودند و همراه رسول خدا می‌رفتند و در کنار او به جهاد بر علیه کفار برمی‌خواستند؟! ابداً!

علت مسئله این است که راه‌هایی که در قبال راه مستقیم و صراط حق وجود دارد بسیار است؛ صراط حقی که هیچ نوع شائبهٔ شرک و مزج با اهواء و حالات و تعلقات به دنیای دنیّ در آن وجود ندارد! در بسیاری از موارد، حق با شرک و صحیح با سقیم آمیخته است. آن شخصی که به‌دنبال راه مستقیمی است که هیچ نوع اعوجاج ندارد و صد در صد مطابق با منویات پیامبر است، باید خیلی توجه کند و در تمام احیان و اوقات، اعمال و اقوال و خطورات خود را با آن معیار و محک کلی تطبیق بدهد؛ اگر یک مقدار از آن دایره کنار برود، به همان مقدار رسول خدا را برای خودش اُسوه قرار نداده است!

تفسیر آیهٔ ﴿فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ...﴾

آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَدا﴾.[2]

---

[1] رجوع شود به صحیح البخاری، ج ۱، ص ۹۹.

[2] سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰. ترجمه: اللّه شناسی، ج ۱، ص ۲۳۷:

منظور از لقای پروردگار چیست؟ اگر منظور از لقای پروردگار، لقای الطاف و نعمات الهی است، چرا خداوند این‌طور بیان نکرده است؟! اگر منظور از لقای پروردگار رسیدن به بهشت و فیوضاتی است که خداوند مقرر کرده است، خداوند می‌توانست به این‌نحو بیان کند! منظور از رسیدن به لقای پروردگار ادراک مراتب صفات و اسماء الهی هم نیست، چون این مسئله با خود پروردگار و با ذات پروردگار تفاوت دارد.

می‌فرماید: «اگر کسی امید به لقای مرا دارد اولاً باید عمل صالح انجام بدهد!» عمل صالح با عمل حَسن و عمل نیک دو تا است. عمل صالح یعنی عمل راجح و شایسته و بایسته؛ عملی که بهتر از آن را نمی‌توان تصور کرد، نه‌اینکه عمل خوب انجام بدهد! ما در اطاعت از [امر به] نماز، به هر نحوی اگر نماز را بخوانیم درصورتی‌که با شرایط ظاهر تطبیق کند اسقاط تکلیف شده است، ولی اسقاط تکلیف در مرتبهٔ ظاهر، نه اسقاط تکلیف در مرتبهٔ باطن! نمازی که در رسائل عملیه می‌نویسند نمازی است که فقط رفع تکلیف ظاهر را می‌کند؛ اینکه شخص به رعایت آداب و ترک از محرمات و شرایط نماز قیام کند؛ لباس او طاهر باشد، بدن او از طهارت حَدثی و خَبَثی پاک باشد، نماز را رو به قبله بخواند، هنگام نماز به غیر از الفاظ نماز، لفظ دیگری بر زبان نیاورد؛ این نماز نمازی است که اسقاط تکلیف می‌کند، نمازی است که به‌حسب ظاهر قضا ندارد، نمازی است که برای عموم افراد در مرتبهٔ ظاهر و دانی تعیین شده است، اما آیا آن نمازی که معراج مؤمن است و مقرّب إلی‌اللَه است این نماز است؟! آیا نمازی که موجب می‌شود انسان آن نماز را با یک معنای دیگری در مقابل پروردگار أدا کند و در هنگام نماز پروردگار را اصلاً در مقابل خود نبیند و حالی برای او پیدا بشود که مصلّی و مقتدایی و اختلافی بین این دو احساس نکند این نماز است؟! آیا آن نمازی که در آن نماز امام صادق علیه السّلام وقتی که به ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾[1] می‌رسد به روی زمین می‌افتد[2] همین نماز بود؟! یا آن نمازی که برای امیرالمؤمنین علیه السّلام حالت صعقه و غش پیدا می‌شد[3] این نماز بود؟! این نماز خیلی تفاوت می‌کند! آن نماز، نمازی است که امید لقای پروردگار در آن نیست؛ آن نماز، نمازی است که رسیدن به فنای در ذات احدیّت در آن نماز معنا ندارد! آن نمازی معنا دارد و آن نمازی می‌تواند مقرّب باشد که در موقع نماز، ذهن مصلّی از هرچه غیر خداوند متعال است [منصرف] بشود.

بنابراین مراتب مدرکات افراد نسبت به آن مقصدی که آن مقصد را مدّ نظر قرار می‌دهند متفاوت

«پس هرکس امید دیدار و لقای پروردگارش را داشته باشد، باید حتماً کار نیکو انجام دهد و هیچ‌کس را با پروردگارش انباز و همتا قرار ندهد.»

[1] سوره فاتحه (۱) آیه ۵.

[2] فلاح السائل، ص ۱۰۷.

[3] الأمالی، شیخ صدوق، ص ۷۹.

است و هر شخص براساس مدرکات خودش برای رسیدن به آن مقصد تلاش می‌کند، نه بیشتر!

﴿فَمَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَٰلِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا﴾.[1] [اگر کسی امید به لقای مرا دارد،] نباید در حال عبادت و در حال بندگی شرک بورزد. منظور از شرک ورزیدن در این آیه، مشرک شدن همچون مشرکین نیست، چون آن از بحث خارج است و بحث راجع به مؤمنین است؛ مؤمنین نباید شرک بورزند، مشرکین که از دایرهٔ مسئله خارج هستند. شرک نورزیدن به همان معنایی است که امیرالمؤمنین علیه السّلام در آن شب ضربت خوردن هنگامی که می‌خواهد از مأذنه پایین بیاید و مردم را برای نماز بیدار کند و راهی محراب شهادت بشود در آنجا می‌فرماید:

«**راه را باز کنید برای شخصی که یک آن در طول عمر به خدا شرک نورزید!**»[2] **آن شرک منظور است. یک عمر غیر از خدا مدّ نظرش نبود، یک عمر غیر از لقای خدا چیزی را در ذهن نیاورْد؛ نه‌اینکه منظور این شرکی است که عبادت اوثان باشد یا عبادت اصنام باشد. آن شرکی که هیچ‌وقت در دائرهٔ تخیّل و تصوّر علی نیامد، هم‌طراز قرار دادن غیر خدا با خدا در جمیع أعمال و در جمیع أفعال در طول عمر بود. اگر این معنا و این مسئله در کسی محقّق باشد، قطعاً به لقای الهی و لقای پروردگار خواهد رسید و هرچه ما از این مسئله تنزّل کنیم، بسته به آن مقداری که مایه می‌گذاریم و همت به خرج می‌دهیم به همان مرتبه هم خواهیم رسید. از سابق گفته‌اند: «به هر مقدار که پول بدهی، به همان مقدار آش می‌گیری!»[3] حالا این دیگر بسته به آن همتی است که هر شخصی قرار می‌دهد، راه هم مشخص و مسیر هم معیّن و خود را هم نمی‌توانیم گول بزنیم آقاجان! هیچ‌کس نمی‌تواند خودش را گول بزند. آن‌قدر مسئله واضح است و آن‌قدر قضایا روشن است که کسی نمی‌تواند خودش را گول بزند. اگر شخصی خودش را گول بزند و اگر شخصی خیال کند که خدا را**

---

[1] سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰.

[2] مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۳، ص ۳۱۰:
«قَالَ [أمیرُالمؤمنینَ]: لَا مَفَرَّ مِنَ الْأَجَلِ وَ خَرَجَ قَائِلا:

خَلُّوا سَبِیلَ الْجاهِدِ الْمُجاهِد ** فِی اللَهِ ذِی الْکُتُبِ وَ ذِی الْمَشاهِد

فِی اللَهِ لَا یَعْبُدُ غَیرَ الْواحِد ** وَ یُوقِظُ النّاسَ إِلَی الْمَسَاجِد

[3] امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۵۹:
«هر چه پول بدهی آش می‌خوری.»

گول زده است بداند که در اینجا برد با او و باخت با این است.

نیاز به اُسوه در تشخیص عمل صالح

حالا ما می‌خواهیم عمل صالح انجام بدهیم، آن عمل صالح چیست؟ آیا ما می‌توانیم به تمام زوایا برسیم؟! آیا ما می‌توانیم تمام آنچه برای لقای پروردگار لازم است را آماده کنیم؟! [نه نمی‌توانیم، پس] نیاز به اُسوه داریم، نیاز به شخصی داریم که به او تأسّی کنیم، نیاز به فردی داریم که او با خلوص نیت و صفای باطن و عدم مزج بین حق و باطل این راه را رفته باشد؛ و چه کسی می‌تواند برای این مسئله از پیغمبر شایسته‌تر باشد؟! چه کسی می‌تواند برای این مسئله از رسول خدا شایسته‌تر باشد؟! اگر ما رسول خدا را نداشتیم چه می‌کردیم؟! و اگر دستورات رسول خدا نبود چه می‌کردیم؟! واقعاً به این مسئله فکر کرده‌ایم؟!

در آن آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾[1]؛ «اگر شما خدا را دوست دارید و می‌خواهید به لقای او برسید باید از من اطاعت کنید، باید به‌دنبال من بیایید [تا خداوند نیز به شما محبت داشته باشد!]»

این معنایش چیست؟ معنایش این است که اهواء خودتان را کنار بگذارید، تصوّرات خودتان را کنار بگذارید، متابعت مرا در هر آن مدّ نظر قرار بدهید که محبت الهی با متابعت و تقلید از پیغمبر لا ینفک است.

مرحوم علاّمه طباطبائی ـ رضوان اللّه علیه ـ می‌فرمودند: «یک مسلم و یک مؤمن آن‌قدر باید در تأسّی به پیامبر اکرم قوی باشد که حتی تُکمه‌های لباسش هم مانند کیفیّت تُکمه‌های لباس رسول خدا باشد!» می‌فرمودند: «تُکمهٔ لباس رسول خدا روی شانه بود.»[2] اگر ما شیعهٔ رسول خدا هستیم، باید این‌طور لباس بپوشیم.

حالا منظور ایشان این نیست که در هر خصوصیتی ولو اینکه مقتضای بعضی از ازمنه هست انسان به این‌نحو تبعیّت کند، بلکه منظور این است که محبت به رسول خدا و محبت به پروردگار انسان را از خیلی چیزها بازمی‌دارد و انسان را از خیلی از مسائل نگه می‌دارد.

معنای واقعی تبعیت از پیامبر

به صرف اینکه ما به‌دنبال آن حضرت هستیم و شیعهٔ آن حضرت هستیم مسئله تمام نمی‌شود، بلکه ما باید ببینیم که پیغمبر خدا در طول عمر چه می‌کرد، اخلاق رسول خدا چطور بود، در ارتباط با مردم چگونه عمل می‌کرد، در ارتباط با قضایا و حوادثی که برای او پیدا می‌شد چگونه عمل می‌کرد، در اجرای حق چگونه عمل می‌کرد، در زندگی داخلی چگونه عمل می‌کرد؟! اگر شخصی بتواند این مسئله را ادراک کند که رسول

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۳۱.

[2] رجوع شود به سنن النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، علاّمه طباطبائی، ص ۱۲۱.

خدا در تمام ایام عمر به غیر از پروردگار به چیز دیگری نیندیشید، خواهی‌نخواهی مجبور است همیشه و در تمام احوال، در کنار أعمال و کردار خود، حدّاقل وجود صوری و وجود برزخی و مثالی آن حضرت را مشاهده کند. آن‌وقت با توجه به این نکته دیگر می‌توانیم هر کاری انجام بدهیم؟! دیگر می‌توانیم هر نوع قضاوتی بکنیم؟! دیگر می‌توانیم از بعضی از مسائل طفره برویم؟! می‌توانیم این کارها را بکنیم؟! دیگر نمی‌توانیم!

پیغمبر اکرم چگونه بود؟ شما خیال می‌کنید این مقامی که به رسول خدا داده‌اند، مجانی برای آن حضرت به‌دست آمد؟! آیا ما می‌توانیم یک روز از آنچه بر رسول خدا گذشت را تحمل کنیم؟!

چه شخصی است که با علم به اینکه تمام این افراد که الآن در دور و برش هستند و به دور او اجتماع می‌کرده‌اند و از نعمات او بهره‌مند هستند، یک روز همین افراد رو در روی او می‌ایستند و کلام او را دربارهٔ خلافت و وصایت صهر او امیرالمؤمنین علیه السّلام قبول نمی‌کنند و همه پشت به او می‌کنند و بعد از وفات او به خانهٔ دختر او هجوم می‌آورند و دخترش را در جلوی چشمان شوهرش قطعه‌قطعه می‌کنند،[1] در عین‌حال صبر کند و استقامت کند و یک قدم از آن وظیفه‌ای که خداوند به او محوّل کرده است تخطی نکند و مسائل را به رو نیاورَد و همین‌طور با افراد آن‌چنان برخورد کند که گویی هیچ از این مسائل و قضایا نمی‌داند؟! اگر یک نفر به ما یک حرف بزند تا چند سال آن قضیه را پیگیری می‌کنیم! اگر یک نفر به ما اهانتی بکند، تا چند سال از ذهن خود بیرون نمی‌بریم!

شما خیال می‌کنید رسول خدا و امیرالمؤمنین همین‌طوری به این مقام رسیدند؟! ابداً! ما خیال می‌کنیم امام سجاد همین‌طوری به امامت رسید؟! سیدالشهدا همین قِسم به آن مقام شفاعت کبریٰ رسید؟! امام مجتبیٰ علیه‌السّلام همین‌طوری به آن مقام طهارت مطلقهٔ ذاتیه رسید؟! نه، این‌طور نبود! امام مجتبیٰ چه کسی بود؟ امام مجتبیٰ کسی بود که در مظلومیت مانند او در ائمه وجود ندارد! کسی که با آن مقام و با آن موقعیت در رتبهٔ ظاهر و در آنچه موجب جلب توجه مردم است از نقطه‌نظرِ نمود و بروز اگر قطعاً از سیدالشهدا علیه‌السّلام بیشتر نباشد کمتر نیست. این امام مجتبیٰ علیه‌السّلام وقتی که به امامت می‌رسد، اول کاری که با او می‌کنند این است که تمام زحماتی که پدرش در طول هجده ماه جنگ و نبرد با معاویه به خرج داد و این‌همه شهدا را در این جنگ به اسلام تقدیم نمود، همین مردم تمام زحمات پدرش را بر باد می‌دهند، همین مردم به آن حضرت پشت می‌کنند! این مردم به‌جای خود، بلکه نزدیک‌ترین دوستان پدرش به او پشت می‌کنند و به او اهانت می‌کنند و به او «مُذلّ

---

[1] الإمامة و السياسة، ص ۳۰.

المؤمنین» می‌گویند![1] کسانی که نمی‌توانم اسم آنها را ببَرم! این امام مجتبیٰ علیه‌السّلام بعد از اینکه مردم برگشتند، یك نفر به‌دنبالش نیامد!

شما خیال می‌کنید که خدا به [صورت] عادی و به همین راحتی تاج کرامت و تاج افتخار ولایت تامه را بر سر ائمه گذاشته و آنها بر روی تخت نشسته‌اند و ملائکه از یمین و یسار دنبال آنها را گرفته‌اند و آنها را باد می‌زنند؟! نه آقا، این‌طوری نیست! اول خود اینها آمدند و به این آیه عمل کردند، خود اینها اول کسی بودند که آمدند و آن طعم تلخ محبت و طمع تلخ زحمت و مرارت تعلق به پروردگار را بر خود خریدند و گفتند ما این هستیم.

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: «**ألا و إنّکم لاتَقدِرونَ علیٰ ذلك ولکن أعینونی بوَرعٍ و اجتهادٍ و عفّةٍ و سَدادٍ**؛[2] شما نمی‌توانید به پای من برسید، ولکن یک قدری و یک کمی جلو بیایید، عیب ندارد ما از شما قبول می‌کنیم!»

کلام امیرالمؤمنین در لزوم تأسّی به پیامبر

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

«**و لقد کان فی رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم کافٍ لك فی الأُسوَة... فتأسَّ بنبیّك الأطیَب الأطهَر، فإنّ فیه أُسوةً لمَن تأسیٰ و عَزاءً لمَن تَعزّیٰ، و أحبُّ العبادِ إلیٰ اللَه المُتأسّیٰ بنبیّه و المُقتَصُّ لأثرِه... و لقد کان فی رسول‌اللَه [صلّی اللَه علیه و آله و سلّم] ما یدلّك علیٰ مَساوی الدّنیا و عُیوبها**.»[3]

حضرت می‌فرماید که پیغمبر کفایت می‌کند که شما به او تأسّی کنید، برنامهٔ او را مدّ نظر قرار بدهید، در تاریخ پیغمبر تفکر و تأمل کنید، به‌دنبال مطالعهٔ احوال و أفعال پیغمبر و کیفیّت اختلاط او با افراد و خصوصیّات او بروید و منتظر این نباشید که از این شخص یا آن شخص مطلب بشنوید، بلکه خودتان بروید و

---

[1] تحف العقول، ص ۳۰۸.

[2] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ٤١٧. ترجمه: مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۳٥٤، تعلیقه:
«آگاه باش که شما بر چنین رفتاری توانا نیستید، ولی مرا به ورع و کوشش و عفّت و پیمودن راه سداد و رشاد یاری کنید.»

[3] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۲۲٦ ـ ۲۲۸. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۷۸ و ۲۷۹:
«و تحقیقاً در رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله حقیقت و واقعیتی است که برای تو در تأسّی کردن، و اقتدا کردن به او کفایت می‌کند.... پس تو ای مرد مسلمان، تأسّی کن به پیغمبر خودت که از همه پیامبران پاک‌تر و پاکیزه‌تر، طیّب و طاهرتر است ـ که درود باد بر او و بر آل او ـ زیرا که در او الگو و نشانه و مادّه تأسّی و پیروی است برای کسی که اقتدا کند و تأسّی نماید، و نشانه و علامت صحیح انتساب است برای کسی که بخواهد خود را به او نسبت دهد.... و تحقیقاً در رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله چیزی است که راهنمای تو است بر بدی‌های دنیا، و عیوب و زشتی‌های دنیا!»

کتاب‌ها را مطالعه کنید، ببینید پیغمبر در قضایای مختلف چگونه عمل می‌کرد و آن را به‌کار ببندید! چرا منتظر این هستید که هر شخصی بیاید و بر طبق سلیقهٔ خود مسائل را برای شما تفسیر و توجیه کند؟! چرا خودتان نمی‌روید و به مآخذ رسیدگی نمی‌کنید و صحیح را از سقیم تشخیص نمی‌دهید؟!

«**کافٍ لكَ فی الأُسوة**؛ کفایت می‌کند که شما تأسّی کنید!» «**و أحبّ العباد إلیٰ اللّه المُتأسّیٰ بنبیّه**؛ آن کسی به خدا نزدیک‌تر است و دوست دارد که به خدا نزدیک‌تر باشد و محبوب‌ترین افراد در نزد پروردگار است که به پیغمبر تأسی کند و به‌دنبال اثر او برود.»

شدت تأسّی سلمان به اهل‌بیت

در اینجا قضیه‌ای یادم آمد. در روایت داریم که یک روز شخصی وارد مسجد پیغمبر شد. ظاهراً هوا بارانی بود. دید جای پای یک نفر بر روی زمین است. وقتی که به مسجد رسید دید که امیرالمؤمنین علیه السّلام و سلمان فارسی در مسجد هستند. گفت: «من جای پای یک نفر را می‌بینم، ولی شما دو نفر هستید!» سلمان گفت: «مگر من می‌توانم پایم را غیر از جای پای علی جای دیگر بگذارم؟!»

ببینید، حتی در جای پا گذاشتن، پایش را جای پای او می‌گذارد، آن‌وقت می‌شود سلمان! سلمان که بیخود سلمان نمی‌شود! سلمان کسی است که غیر از علی چیزی در ذهن او نیست![1] سلمان کسی است که غیر از پیغمبر کسی در ذهن او نیست! اول به او می‌پندارد، بعد به افراد دیگر! به این قضیه خوب توجه کنید! در مسائل اول به او می‌پندارد، بعد اگر چیزی زیاد آمد به بقیه! در حوادث اول او را مدّ نظر قرار می‌دهد و وقتی که به او پرداخت حالا می‌آید ببیند که با او چه می‌کند. خدا در دل این فرد نور ایمان می‌گذارد، اما اگر ما وقتی

---

[1] الأمالی، شیخ طوسی، ص ۱۳۳:

«عن منصور بُزُرجَ قال: قلتُ لأبی عبداللّه الصّادق (علیه السلام): ما أکثرَ ما أسمَعُ منک یا سیّدی ذکرَ سلمانَ الفارسی! فقال: "لا تقُل الفارسی، و لکن قل سلمانَ المُحمّدی! أ تَدری ما کَثرةُ ذِکری له؟" قلتُ: لا! قال: "لثلاثِ خِلال: أحدُها: إیثارُه هَویٰ أمیرالمؤمنینَ (علیه السلام) علیٰ هَویٰ نفسِه؛ و الثّانیةُ: حُبّه للفُقراء و اختیارُه إیّاهُم علیٰ أهلِ الثّروةِ و العددِ؛ و الثّالثةُ: حُبّه للعِلمِ و العُلماء! إنّ سلمانَ کان عَبدًا صالحًا حَنیفًا مُسلمًا و ما کان مِن المُشرکینَ"!»

ترجمه: «منصور بُزُرج گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مولای من، زیاد می‌شنوم که از سلمان فارسی یاد می‌کنی! حضرت فرمود: "نگو سلمان فارسی، بلکه بگو سلمان محمدی! آیا می‌دانی چرا او را زیاد یاد می‌کنم؟" عرض کردم: نه! فرمود: "به سه دلیل: اول آنکه میل و خواستهٔ امیرالمؤمنین را بر میل و خواستهٔ خودش ترجیح می‌داد؛ دوم آنکه فقرا را دوست داشت و آنان را بر اهل عدّه و عُدّه و ثروتمندان ترجیح می‌داد؛ و سوم آنکه علم و علما را دوست داشت! همانا سلمان بندهٔ صالحی بود که خالصاً دل به‌سوی او داشته و تسلیم بود و از مشرکان نبود!"» (محقق)

که با یک قضیه و با یک حادثه برخورد کردیم از اول دو تصوّر و دو منشأ و دو منبع در ذهن ما قرار گرفت، بدانیم قضیه را باخته‌ایم! این می‌شود شرک! این می‌شود خَلط! این می‌شود جمع بین حق و باطل! اول باید او بیاید، وقتی که او آمد آن‌وقت انسان کارهایش را تطبیق می‌کند و وفق می‌دهد.

امیرالمؤمنین چه کسی بود؟ سلمان چه کسی بود؟ برای آنها اول و اول رسول خدا بود، بعد حالا ببینیم بقیه چه می‌خواهند بگویند، بعد ببینیم چه باید انجام بدهیم! درست شد؟ اگر کسی این‌طور باشد خدا هم آن نور را در او قرار می‌دهد و آن هدایت را در او می‌گذارد و آن نحوه‌ای را که باید عمل کند به او القا می‌کند؛ اما اگر از اول آمدیم و دو جهت را توأم در خودمان قرار دادیم و در ذهن خود آوردیم که خدا و رعایت مصالح، خدا و رعایت جهات و منافع، خدا و در کنار خدا هم‌زیستی مسالمت آمیز، خدا هم می‌گوید: «عیب ندارد، هم‌زیستی مسالمت آمیز را داشته باش، به همین مقدار بیشتر به تو نمی‌دهیم!» لذا دیگر کسی نمی‌تواند خودش را گول بزند!

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: «آن کسی نزد خدا محبوب‌تر است که به‌دنبال پیغمبر خودش است ـ نه فقط پیغمبر اسلام، بلکه هر پیغمبری در هر زمان ـ و آن کسی نزد خدا محبوب‌تر است که به‌دنبال اثر او می‌رود و آنچه او کرد این هم همان را انجام بدهد.»

بعد امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

«[و لقد كان فی رسول‌اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم] ما یدلّك علیٰ مَساوی الدّنیا و عُیوبها إذ جاعَ فیها معَ خاصّته و زُویَت عنه زخارفها معَ عظیم زُلفته فلْیَنظُر ناظرٌ بعَقله أكرم اللّه محمّدًا [بذلك] أم أهانه؟ فإن قالَ أهانه فقَد كَذِبتَ و اللّهِ العَظیم بالإفك العظیم؛ و إن قال أكرَمَه فلْیَعلم أنّ اللّه قد أهان غیرَه حَیثُ بَسطَ الدّنیا له و زَواها عن أقرَب النّاس مِنه.[1]

"پیامبر بهترین کسی بود که مَساوی دنیا و عیوب دنیا را برای من و شما بیان کرد و با آن اختصاص و خصوصیّاتی که نزد خدا داشت گرسنه بود و با آن مقام و منزلتی که پیش خدا داشت، زخارف دنیا همه از پیش پیغمبر رخت بربست! حالا بیا تفکر کن و با عقلت در نظر بگیر که آیا با توجه به این مسئله، خداوند پیغمبر را اکرام کرد یا اهانت کرد؟ اگر بگویی که به پیغمبر اهانت کرد که دروغ گفته‌ای و إفک عظیمی را بر پیغمبر و بر خدا نسبت داده‌ای؛ و اگر بگویی که پیغمبر را اکرام کرد، پس باید به آن افرادی که دنیا را برای آنها گسترده و زخارف دنیا را برای آنها آماده کرده اهانت کرده باشد. (بین این دو جمع نمی‌شود.)"»

پیغمبر چه کسی بود؟ کسی بود که از اول تا به آخر هدفی جز خدا نداشت و زندگی و دنیا را فقط

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

معبر می‌دید. پیغمبر این بود! حالِ پیغمبر در ابتدا و در انتها تفاوت نداشت، مسائل و خصوصیات باعث تشویش ذهن پیغمبر نمی‌شد، فراز و نشیب‌ها او را از آن مسیر مستقیم به این‌طرف و آن‌طرف نمی‌کشانْد، چون تمام اینها را در حاشیه می‌دید و تمام قضایا و مسائل را به کناری می‌دید و فقط او مدّ نظرش بود؛ حالا هرچه می‌شود بشود! زندگی در سختی بگذرد، بگذرد! در یُسر بگذرد، بگذرد! در بعضی از ناملایمات اجتماعی و شخصیتی و شؤونات انسان بگذرد، بگذرد! از پیغمبر بالاتر چه کسی است؟! خاکروبه به روی پیغمبر می‌ریختند، سنگ به روی پیغمبر می‌زدند، فحش به پیغمبر می‌دادند، او را مجنون و دیوانه و مغشیٌ‌علیه می‌خواندند؛[1] اما وقتی که پیغمبر با همین افراد برخورد می‌کند همه را می‌بخشد![2] واقعاً این چه عظمتی است و این چه بزرگواری‌ای است؟! ما نمی‌خواهیم مثل پیغمبر باشیم و نخواهیم شد، هیهات! ولی حدّاقل آن مقداری که می‌توانیم باشیم و آن مقداری که از عهدهٔمان برمی‌آید باشیم، به‌اندازهٔ یک جو غیرت دینی داشته باشیم، به‌اندازهٔ یک مثقال از آن زحمات [را جواب بدهیم!]

یادم می‌آید در یک‌هم‌چنین روزی، روز عید فطر، مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ در مسجد قائم خطبه می‌خواندند. ایشان مسائل خیلی عجیبی را مطرح کردند و مطلب در حول و حوش این قضیه دور می‌زد که یک فرد شیعه و فردی که نمی‌خواهد زندگی‌اش به بطالت بگذرد، چطور باید به‌دنبال رسول خدا باشد و چطور باید از آن حضرت تبعیّت کند. بعد ایشان این جمله را گفتند: «اگر روز قیامت سیدالشهدا علیه السّلام بیاید و در یک دست علی اکبرش را گرفته باشد و در یک دست علی اصغرش را و بگوید که "من برای احیای دین جدّم این کارها را کردم، شما چه‌کار کردید؟" چه جوابی داریم بدهیم؟!» واقعاً چه جوابی داریم؟! من بهترین خلق خدا را برای چه کسی روی زمین تکه‌تکه کردم؟ برای شما، برای هدایت شما مسلمان‌ها، برای اینکه این دین را به شما برسانم، برای اینکه آن سیره و دیْدَن پیغمبر و جدّم را به شما تحویل بدهم! شما چه‌کار کردید؟ شما نمی‌خواهد این کارها را بکنید و نخواهید کرد، ولی حدّاقل آیا از کمترین منافعتان در راه حق گذشتید؟! آیا مسائل شخصیتی خودتان را کنار گذاشتید؟! آیا برای خدا پا روی بعضی از اهواء گذاشتید؟! نمی‌خواهد آن کارها را بکنید و نخواهید کرد! چه کسی می‌تواند؟! قضیه این است.

راه تبعیّت از پیامبر

امیرالمؤمنین علیه السّلام در خطبهٔ دیگری می‌فرماید:

«**و اللَه ما أسمَعَهم الرّسولُ [شيئًا] إلاّ و ها أنا ذا اليومَ مُسمِعُكُموه**؛[3] قسم به خدا هیچ مسئله‌ای نیست

---

[1] رجوع شود به السيرة النبوية، ج ۱، ص ۳۵٤ ـ ۳٦٤.

[2] همان، ج ۲، ص ٤۱۲.

[3] نهج البلاغة (عبده)، ج ۱، ص ۱۵۷.

که پیغمبر در آن روز به افراد گفته باشد إلاّ اینکه من الآن دارم برای شما بیان می‌گویم!»

بین شما و آن افرادی که در زمان پیغمبر بوده‌اند خیلی اختلاف نیست، همین دیروز بوده است. از زیر بار مسئولیّت فرار نکنید، اینها غلط است. آن بینش و آن گوش و آن استماعی که در زمان رسول خدا بود الآن هم وجود دارد و مطالب پیغمبر هست. ما چطور می‌توانیم به‌دنبال پیغمبر باشیم؟ باید پیغمبر را در وجود خودمان هضم کنیم و بیاوریم؛ و به عبارت دیگر، ما باید خودمان را در وجود پیغمبر هضم کنیم، رسول خدا را در زندگی خود بیاوریم، پیغمبر را بیاوریم و یکی از این اطاق‌های این منزل را به پیغمبر اختصاص بدهیم، این‌طور نباشد که درِ منزل را به روی رسول خدا ببندیم. من نمی‌گویم رسول خدا را در همه‌جا و در هر موقعیتی [قرار بدهیم، بلکه فقط] یك اطاق منزل را به رسول خدا اختصاص بدهیم، احساس کنیم رسول خدا در این منزل است، امام زمان علیه‌السّلام در این منزل است تا این احساس در ما پیدا بشود! مگر او نمی‌بیند و مگر او اطّلاع ندارد و مگر او إشراف ندارد؟! پیغمبر اکرم چه‌طور بود؟ پیغمبر اکرم این‌طور بود! وقتی که به رسالت رسید فقط سه نفر به‌دنبال او بودند: امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، حضرت خدیجه و زید؛[1] و وقتی هم که از دنیا رفت فقط چند نفر به‌دنبال او بودند: امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، سلمان، ابوذر و مقداد![2] بقیّه کجا رفتند؟! مگر همین دیروز رسول خدا بالای منبر وصیت نکرد و نفرمود: «**إنّ تارِكٌ فيكُم الثّقلين: كتابَ اللهِ و عترَتي!**»[3] پس چرا گفتند: «إنّ المَرءَ لَيهجُر؛[4] این مرد دارد هذیان می‌گوید!» وصیت پیغمبر چه شد؟!

این به‌خاطر این است که رسول خدا فقط به یک جا توجه داشت، دائماً از آن وقتی که به رسالت رسید تا وقتی که از دنیا رفت با تمام این تکالیف فقط به یک مبدأ توجه داشت. برای او اختلافات موجب اختلاف نمی‌شد، اختلافات را خارج از محدودهٔ اتّجاه خودش قرار داده بود. این فراز و نشیب‌ها نباید برای ما تردید ایجاد کند، زیادی و قِلّت جمعیت نباید موجب بشود که آن مسیر و صراط مستقیم برای ما مخدوش بشود و محلّ تأمل بشود. تمام افراد حتی آنهایی که بعد از وفات پیغمبر دور و بَر امیرالمؤمنین آمدند، مثل ابن‌عباس و طلحه و زبیر و خود ابوسفیان، هر کدام از اینها برای خواسته‌ای آمده بودند؛ اما آن کسانی که بعد از وفات پیغمبر فقط برای رسول خدا دور امیرالمؤمنین آمدند چه کسانی بودند؟ فقط سلمان و ابی‌ذر و مقداد

---

[1] رجوع شود به السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲٤۰ ـ ۲٤۸.

[2] رجوع شود به الاختصاص، ص ٦.

[3] کفایة الأثر، ص ۱۳۷. ترجمه: امام شناسی، ج ۱، ص ۳۱:
«من در میان شما دو چیز بزرگ و سنگین از خود به یادگار می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت من.»

[4] رجوع شود به الطرائف، ج ۲، ص ٤۳۲.

بودند! اینها بودند که جمعیت و کثرت جمعیت و تنهایی امیرالمؤمنین برای آنها فرقی نمی‌کرد؛ چه اینکه همهٔ افراد دور و بر امیرالمؤمنین باشند و چه اینکه هیچ‌کس دور و برش نباشد هیچ فرقی نمی‌کند، چون اتّجاه فقط لقای پروردگار و تأسّی به امیرالمؤمنین است، حالا این علی هرجا هست حق هم در همان‌جا است.[1]

تفاوت ضیافت ماه رمضان با سایر ضیافت‌ها

یک ماه رمضان گذشت، ماهی که در آنجا ضیافت الهی بود، ضیافتی که به‌عکس سایر ضیافت‌ها که قلب انسان در آن ضیافت‌ها مکدّر می‌شود، چون در آن ضیافت‌ها غیبت است، در آن ضیافت‌ها تهمت است، در آن ضیافت‌ها ذکر غیر خدا است، در آن ضیافت‌ها مجالس لهو و لعب و کدورت و ظلمت و استمتاع و تمتع از تمتعات ظاهری و امتعهٔ دنیوی است؛ اما این ضیافت، ضیافت گرسنگی است، در این ضیافت از متاع دنیا خبری نیست، چون ضیافت الهی است.

یک ماه گذشت، ماهی که «**کانَ رسولُ اللَه یَدأبُ فی صیامِه و قیامِه فی لَیالیه و أیامه**»[2] رسول خدا در این ماه خود را به تعب می‌انداخت، در صیام و در قیام جدّیت به خرج می‌داد، برای اینکه یک چیزی می‌فهمید و یک چیزی ادراک می‌کرد تا از آن ضیافت بیشتر قسمت ببرد و بیشتر نصیبش بشود!

این یک ماه گذشت. ما امروز را روز عید می‌گیریم. عید یعنی از امتحان و از آن تجربه سر فراز بیرون آمدن! بزرگان امروز را عید می‌گرفتند و برای اداء شکر به اماکن متبرّکه مشرّف می‌شدند،[3] ما هم به تأسّی از آنها باید به اماکن متبرّکه مشرّف بشویم؛ آن کسانی که در مشهد هستند به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السّلام، آن کسانی که در قم هستند به زیارت حضرت معصومه سلام اللَه علیها و آن کسانی که در طهران هستند به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السّلام مشرّف بشوند و برای کسی که مقدور است هر سه یا هر دو را زیارت کند.

علیٰ أیّ حال، این ادای شکر به تأسّی از آنها برای ما لازم است. یعنی خدایا ما داریم شکر تو را بجا می‌آوریم که ما را از دنیا نبردی و موفّق به اداء عبادت در این ماه کردی. اگر ما سال قبل از دنیا می‌رفتیم، یک‌هم‌چنین ماه رمضانی از ما فوت می‌شد، این شکر دارد! خدایا ما را موفّق کردی که در این ماه برای ما تحوّلی پیدا بشود.

---

[1] کفایة الأثر، ص ۲۰:
«... فَتَنَفَّسَ ابنُ عَبّاس وَ قالَ: سَمِعتُ رَسولَ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم یَقولُ: عَلیٌّ مَعَ الحقِّ وَ الحقُّ مَعَ عَلیٍّ وَ هُوَ الإمامُ وَ الخَلیفَةُ مِن بَعدی فَمَنْ تَمسّکَ به فازَ وَ نَجا وَ مَن تَخَلَّفَ عَنهُ ضَلَّ وَ غَویٰ.»

[2] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۲۹، فرازی از صلوات شعبانیه.

[3] رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۳.

مرحوم آقا ـ رضوان اللّه علیه ـ می‌فرمودند: «خیال نکنید که ماه رمضان تمام شده است، باید ماه رمضان را ادامه بدهید!» حالا نه‌تنها با روزه گرفتن که البته روزه گرفتن هم خیلی خوب است، ولی حالتان را ادامه بدهید، این سبُکی‌ای را که به‌دست آورده‌اید استمرار بدهید، در اختلاط با افراد و صحبت با هر کسی این حال را از دست ندهید، در هجوم بر أمتعهٔ ظاهری این حالتان را از دست ندهید، هرچه می‌توانید سعی کنید و کاری انجام بدهید که این حال و این صفا و این انبساط و این تجرّدتان ادامه پیدا کند.

«**ألا و إنّ لِربّکم فی أیّام دَهرکُم نَفحات، ألا فتَعرّضوا لها و لاتَعرَّضوا عنها!**»[1] خداوند در طول سال ایّامی را برای انجذاب و دعوت عبادش به‌سوی خود بر سایر ایّام ترجیح داده است، ماه رمضان یکی از آن ایّام است. ایّام دیگری را هم در پیش داریم. انسان باید هر وقتی و هر موقعی را غنیمت بشمارد.

در همین ادعیه‌ای که برای قنوت نماز عید بود می‌خواندیم: «**أسئلُك بحقّ هذا الیومِ الّذی جَعلتَه للمُسلمینَ عیدًا و لمحمّدٍ صلّی اللّه علیه و آله ذُخرًا و شَرفًا [و کرامةً] و مَزیدًا**؛ [از تو می‌خواهم به حقّ این روزی که] برای مسلمین عید قرار دادی [و برای پیامبرت] ذُخر و مایهٔ ذخیره و موجب شرافت و مزید برکات و نعمات قرار دادی!»

این را بدانیم که اگر خداوند به هر کدام از ما عنایتی داشته باشد، آن عنایت اول از ناحیهٔ رسول خدا می‌آید و به‌اندازهٔ یک سر سوزنی نه خودمان قابلیت آن عنایت را داریم و نه از ناحیهٔ غیر رسول خدا می‌آید، لذا توصیهٔ مرحوم آقا به شاگردانشان این بود که هر وقت می‌خواهید هر عملی را انجام بدهید ثوابش را برای رسول خدا اهدا کنید؛ قرآن می‌خوانید برای رسول خدا، نماز می‌خوانید برای رسول خدا، طواف انجام می‌دهید برای رسول خدا! شما برای رسول خدا انجام بدهید، به ائمه هم می‌رسد، به اموات می‌رسد، به احیا می‌رسد، به اولیا می‌رسد، ولی شما فقط و فقط او را مدّ نظر قرار بدهید، چون اصل و حقیقت او است!

«**أن تُصلّیَ علیٰ محمّدٍ و آل محمّدٍ و أن تُدخلَنی فی کلّ خیرٍ أدخلتَ فیه محمّدًا و آل محمّدٍ**؛ [که اولاً بر پیامبر و اهل‌بیتش درود بفرستی و بعد] در هر خیری که پیغمبر و آلش را داخل کردی ما را هم در آنجا داخل کنی!»

می‌دانید این چه دعایی است؟! نمی‌گوید: «در بعضی از آنها داخل کن!» بلکه می‌گوید: «**فی کلّ خیرٍ**» این کم ادعایی نیست! و خدا می‌گوید: «من می‌دهم، از من برمی‌آید!» اما پیغمبر و آلش در چه خیری داخل

---

[1] المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۹، ص ۲۳٤؛ رساله لبّ اللباب، ص ۲٤. با قدری اختلاف در مصادر. ترجمه: رساله لبّ اللباب، ص ۲۵، تعلیقه:

«بدانید و آگاه باشید که پروردگارتان را در ایّام روزگار شما نسیم‌هایی است، هان بکوشید که خود را در مَعرض آنها قرار دهید و از آنها روی نگردانید.»

شدند؟ یکی از آن خیرها مراتب صفات است، یکی از آن خیرها رسیدن به ادراک مراتب اسماء است، و بالاترین خیر مرتبهٔ بقایی است که بعد از ادراک ذات و فنای در ذات پیدا می‌شود! خدا می‌گوید: «ای بندهٔ من، اگر جلو بیایی و اگر فقط لقاء مرا در نظر داشته باشی، من در این خیری که پیغمبرم را داخل کردم تو را هم داخل می‌کنم!» خودش دارد می‌گوید.

«**و أن تُخرجَنی مِن کلّ سوءٍ أخرجتَ منهُ محمّدًا و آلَ‌محمّدٍ**؛ و دیگر اینکه مرا خارج کنی از هر سوئی که پیغمبر و آلش را از آن سوء خارج کردی!»

آن سوء چیست؟ هرچه که از رسیدن انسان به ذات پروردگار و به آن مقام ربوبی مانع و رادع بشود عبارت از سوء است. در تمام مراتب، در تمام تجلّیات و در تمام مراحل از مرتبهٔ ظاهر گرفته تا مرتبهٔ ذات!

دیگر چه‌کار کنیم؟ دعا کنیم، بالأخره امروز روز عید است: «**اللّهمّ إنی أسئلُك خیرَ ما سئلَك به عبادُك الصّالحونَ**؛ از تو سؤال می‌کنم بهترین چیزی را که به عباد صالح خودت دادی!» عباد صالح آن کسانی هستند که خداوند در قرآن از آنها یاد می‌کند: «إنّه کانَ عبدًا صالحًا».[1]

«**و أعوذُ بكَ ممّا استعاذَ منهُ عبادُك المُخلِصونَ**؛[2] [و به تو پناه می‌برم از آن چیزی که بندگان مخلِص از آن به تو پناه می‌آورند!»] این اغواء شیطان است: ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾[3] قسم می‌خورد که من تمام افراد را اغوا می‌کنم، مگر آن کسانی که به مرتبهٔ اخلاص رسیده‌اند.

خداوند متعال در این روز شریف و در این روز مبارک، عیدی ما را تعجیل در ظهور ظاهری و باطنی ولیّ خودش قرار بدهد، ما را از منتظرین واقعی و ذابّین از حریم او قرار بدهد، در دنیا و آخرت دست ما از دامان اهل‌بیت علیهم السّلام طرفةالعینی کوتاه مگرداند، مسیر ما را مسیر اولیای خودش قرار بدهد، در هر خیری که آنها را وارد کرده و از هر شرّی که آنها را مصون داشته است ما را هم هم‌چنان قرار بدهد، اسلام و مسلمین را نصرت و عزت عنایت کند، مقام رهبری در جهت تأیید مبانی اسلام محفوظ و مصون بدارد، کفار و مخالفین را مشمول صفات جلالیه و قهریهٔ خودش بگرداند، بر نصرت اسلام بیفزاید!

نثار ارواح مؤمنین و مؤمنات بالأخص از این جمع و همهٔ شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام سه صلوات ختم کنید!

---

[1] این عبارت اشاره به این آیات دارد: سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱٤؛ سوره أنعام (٦) آیه ۸۵؛ سوره نحل (١٦) آیه ۱۲۲؛ سوره أنبیاء (۲۱) آیات ۷۲ و ۷۵ و ۸٦؛ سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۲۷.

[2] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.

[3] سوره ص (۳۸) آیه ۸۲ و ۸۳. ترجمه: امام شناسی، ج ۵، ص ٥٦:
«شیطان به خدا گفت: سوگند به عزّت خودت که من همهٔ افراد بنی‌آدم را إغوا می‌کنم، مگر بندگان مخلص تو را.»

اللَهمّ صلّ علَى محمّدٍ و آل محمّدٍ